

بزرگترین خطری که کشور ما را تهدید می کند، پدیده ای است که من آن را «دموکراتیزاسیون فساد» می نامم و همچنین بی تفاوت شدن نسبت به قبح اخلاقی فساد. دلیل را نیز به روشنی در گسترش نولیبرالیسم اقتصادی در سیاست های دولت های پس از دهه 1370 از یک سو، و تخریب نهادهای مهمی چون سازمان برنامه و بودجه و باز گذاشتن و به انحصار درآمدن رسانه ها به وسیله نولیبرال ها از سوی دیگر و سرانجام تغییر شدید سبک زندگی بر اساس مدل های اشرافی گرا هستند.

***قبول دارید که حجم گسترده فساد بی shy& اعتمادی عمومی را باعث می shy& شود؟**

بدون شک چنین است. آنچه ما بسیار بیشتر از فساد از آن رنج می بریم، نبود مدنیت هم در اقصای پایین جامعه و هم به ویژه در نخبگان، روشنفکران و دانشگاهیان است که سبب می شود هیچ کسی به هیچ کسی اعتماد نکند. معلمان، اساتید دانشگاه، پزشکان و فرهنگیان و بسیاری دیگر از گروه های اجتماعی تا چند دهه پیش سرمایه اجتماعی بسیار بالایی داشتند، اما رویکردهای نولیبرالی و پول پرستی و اشرافی گری همه این ها را از میان بردند و اعتماد حتی نسبت به این گروه ها را هم امروز به حداقل ممکن در جامعه رسانده اند.

***بخشی از افکار عمومی، در مورد مفاسد اقتصادی نظرات متفاوتی دارند. دلیل این ذهنیت چیست و چه تبعاتی می تواند داشته باشد؟**

اینکه ما در هر چیزی یک «توطئه سیاسی» ببینیم که در حال حاضر، خود. این «ما» هم شامل «دولت» می شود و هم شامل «ملت»، یک بیماری عمومی است که دود آن به چشم همه خواهد رفت. دولت هر چه کمتر تصدی گری کند، هرچه کمتر سعی کند در زندگی مردم حتی در شکل دادن به افکار و نظریه های سیاسی و اجتماعی دخالت کند، بیشتر می توان امید داشت که اعتماد از میان رفته را بازسازی کرد. اگر بخواهیم اعتماد باز سازی شود باید دست از شک و تردید نسبت به یکدیگر برداریم و ادبیات خصمانه و خشونت آمیز. لومپنی و جاهل وار را یکبار برای همیشه کنار بگذاریم.

***چه نوع برنامه ریزی یا تصمیم گیری لازم است تا عیوب را ترمیم کنیم؟**

یک برنامه ریزی مبتنی اولا بر عقل سلیم، یعنی همان عقلی که این کشور را سال ها سرپا نگه داشته و حفظ کرده. ما، نیاکان ما، هزاران سال است که در این پهنه زندگی می کنیم و بحران ها، یورش های بیرونی، با خشکسالی و بی آبی و فساد و ... سرو کار داشته ایم، با وجود این توانسته ایم خود را حفظ و بر زیبایی های جهان با شعر و موسیقی و هنر و اندیشه بیافزاییم، اما این کار را با شعارهای پرطمطراق و ابلهانه نژادپرستانه و مثلا «ملی گرایانه» و توهین به یکدیگر نکرده ایم بلکه با یک هوش و عقلانیت. عرفی و پراگماتیستی، با تمام مزایا و معایبی که دارد، انجام داده ایم. حال وقتی بیاییم این هوشمندی هزاران ساله را ولو آنکه با تمام بخش هایش موافق نباشیم، کنار بگذاریم و تن به ایدئولوژی هایی مثل ملی گرایی، نژاد پرستی، رادیکالیسم های عقیدتی و سیاسی و چپ و راست بدهیم، نباید انتظار داشته باشیم، سرنوشتی بهتر از آن نصیبمان شود که در بسیاری از جاها امروز شاهدش هستیم: اینکه دزدها بدون دغدغه دزدیشان را بکنند و کسانی هم که باید عقل و شعور انتقاد داشته باشند، به جای این کار با ادبیات جاهلان و لومپن های «میدان اعدام» سابق به جان هم بیافتند. موضوع پوپولیسم جاهل منش، موضوع اشرافی گرایی تازه به دوران رسیده و آنچه را «ترامپیسم ایرانی» می نامم (و در جای دیگری درباره اش سخن کوتاهی گفته ام اما بزودی در این باره مفصل تر سخن خواهیم گفت)، را باید جدی بگیریم. امروز می بینیم که در برزیل و ایتالیا و لهستان و آلمان و هلند و ... همه جا سخن از یک ترامپیسم محلی می شود و منظور از آن بر پا شدن دوباره بساط فاشیسم جدید ضد خارجی و راست و طرفدار قلدنر منشی های یک سرمایه داری افسار گسیخته و دست اندر دست. مافیای بین المللی است. این ها خطراتی است که ما را هم به شدت تهدید می کنند. مشکل ما آن است که خطرات را درک می کنیم، اما منشا آن ها را تقریباً همیشه در جایی اشتباه می بینیم. بنابراین هم در استراتژی هایمان و هم در تاکتیک هایمان به خطا می رویم.

***بهره shy& وری از منابع نفتی چقدر در ایجاد موقعیتی که در آن قرار داریم، سهم داشته است؟**

بسیار زیاد. من در اینجا چندان وارد این بحث نمی شوم چون در جاهای دیگری به آن پرداخته ام اما می دانیم که در اقتصاد سیاسی ما با مفهوم «نفرین منابع» (resource curse) یا «پارادوکس فراوانی» روبرو هستیم و این یک واقعیت است که وقتی کشوری منابع بسیار غنی دارد این منابع می توانند برایش همان اندازه سرمنشا خیر شوند که شر. اگر ما با سیاست زنده یاد دکتر مصدق با استقلال پیش می رفتیم و آمریکا و بریتانیا در ایران کودتا نمی کردند، منابع نفتی ممکن بود از ایران یک کشور توسعه یافته بسازند. اما در نهایت دخالت مخرب این قدرت ها باعث شد که ما به یک کشور بسیار مصرف کننده تبدیل شویم که برغم انقلاب که تا حدی وضعیت را بهتر کرد، ما را هنوز تهدید می کنند. منابع یک کشور مثل ثروت بزرگ پدری است که می تواند یک جوان را به انحراف و بیکاری و یک زندگی از هم گسیخته بکشاند یا سرمایه ای شود برای ایجاد یک زندگی بهتر و آینده ای شکوفا که متأسفانه ما عمدتاً راه اول را رفته ایم. البته همیشه فرصت هست که بازگردیم و از نو شروع کنیم.

***دولت و در کل نظام تصمیم shy& گیری، چطور می shy&توانند منابع مالی را به طور عادلانه تقسیم کنند؟**

قیل از هر چیز باید به سوی عقلانی کردن نظم اقتصادی و کاهش فساد رفت. سپس باید در یک روند تدریجی و برنامه ریزی شده در عین حال که فشار بر سبک زندگی و تنوع آن کاهش می یابد، سبک های زندگی را به سوی ساده تر شدن و فاصله گرفتن از اشرافی گری سوق داد. اکثریت مردم ما نمی خواهند اشرافی زندگی کنند. آنها می خواهند صرفاً در یکی از ثروتمندترین کشورهای جهان، در موقعیتی که شان آن را دارند زندگی کنند نه چون یک کشور عقب افتاده جهان سومی. ما البته چنین موقعیتی نداریم اما اگر کاری برای جلوگیری از مشکلات نکنیم به آن خواهیم رسید.

***در حالیکه بخش زیادی از مردم معیشت شان روز به روز محدودتر می شود، برخی فضا را به فضایی توأم با اختلاف و چالش تبدیل می shy&کنند. چنین رویکرد غلطی چه دلیل shy&هایی دارد و چکاری باید جدی گرفته شود تا این فضای بد اصلاح شود؟**

متأسفانه این امر درست است ولی حاصل همان عدم عقلانیتی است که به آن اشاره کردم. جناح های سیاسی تصورشان این است که مشکلات موجود، ناشی از رفتارها و گفتارهای طرف مقابل یعنی جناح رقیبشان، یا از آن هم بدتر، توطئه روشنفکران و دانشگاهیان است. اولاً مسائل و مشکلات کشور یک منبع و یک دلیل ندارد و باید به دنبال دلایل بی شمار بود؛ و ثانیاً اینکه کسی تصور کند دانشگاهیان و روشنفکران چنین قدرتی دارند که بتوانند روی توده های مردم تاثیر گذاری کنند، خطای محض است. این گروه ها بیشتر می توانند به کاهش خطرات به وجود آمدن اعتشاش کمک کنند. و البته اگر به سوی. توهم داشتن رسالتی بزرگی برای خود بروند سبب همان فجایعی می شوند که قرن بیستم آکنده از آنهاست. مشکل لزوماً از این و آن جناح و این و آن شخصیت و مدیر هم نیست، هر چند همه این ها مهم اند. ما نمی توانیم نظرات و اراده خود را به میلیاردها نفر تحمیل کنیم و باید به صورت جدی وارد بازی جهانی شویم و این کار را هم کرده ایم، اما روشن است که قدرت هایی که منافع خود را در این امر نمی بینند یا توسل به ابزارهای خارجی و عوامل داخلی. خود با تحریک. رادیکالیسم های مختلف و روردر و مخالف با یکدیگر، از هر دو سو به آتش دامن می زنند تا مردم روی خوش نبینند و در نتیجه کشور ضعیف شود. باید از این امر پرهیز کرد و به سوی وفاق ملی و برنامه ریزی و میدان دادن به افراد متخصص سالم و باز کردن فضای سیاسی رفت. این ها تنها راه ها هستند و هر اندازه در اجرای آنها تعلل کنیم تنها وقت خود را از دست داده و بهایی را که سرانجام باید پرداخت کنیم بالاتر برده ایم، اما هیچ سودی در کار نبوده و نخواهد بود.